أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

ديروز خدمت رفقا عرض شد كه فقها در مساله قدرت، به جاي اين كه قدرت را در حيطه تكليف بياورند و واجب را بالنسبى به قدرت، مورد لحاظ قرار بدهند چون اين قضيه خيلي مساله مهمي است كه ما روي آن دقت داريم، تمام مباحث واجب مطلق و مشروط و مُعلّق بنا بر اصطلاح صاحب فصول(که بسيار مرد دقيقي بوده و بنده در مطالبم روي نظرات صاحب فصول خيلي توجه دارم چون آدمِ بسيار دقيق النظري بوده) برگشت تمام اين مسائل به مساله قدرت است به انحاء مختلف.

در ارتباط با واجب، لحاظي كه مولا مي‌كند به عنوان هيئت يا ماده و قيودي كه مي‌آورد،حالا قيد براي هيئت باشد يا براي ماده (كه توضيح اين ها را بعداً خواهيم داد) در تمام اين موارد مساله به قدرت برمي‌گردد یعنی اقتدار مكلف بر فعل و كيفيت تحقق فعل به واسطه مكلف.

روي اين جهت ما ملاحظه مي‌كنيم كه مساله قدرت در اصطلاح فقها و اصوليين، بايد يك معناي مُضيَّقي داشته باشد، يعني قدرت به ملاحظه با واجب، سنجيده شود و بايد ديد كه واجب در ظرف وجوب، نسبت به قدرتِ بر اتيان فعل چه حكمي دارد؟ و مولا و شارع چه ملاحظه‌اي نسبت به واجب دارد، اگر مانند بحث دیروز، فعل را خارج از دايره اقتدار مكلف بدانيم پس بنابراين اصلا حكم در اين جا منتفي خواهد شد و مساله در اين جا منتفي است.

در آن مواردي كه ديروز عرض شد گفتیم كه اصلاً بطور كلي مكلّف، ، عقلاً قادر بر اتيان فعل نيست، نه احتمالا، خوب در آنجا ديگر واجب نيست، واجب كه نباشد ديگر مساله از حالت وجوب، چه وجوب به اطلاق و چه وجوب به مشروط، از آن دايره خارج خواهد شد.

پس بنابراين اين كه واجب را بالنسبه به شروط اربعه ( بلوغ و عقل و علم و قدرت ) واجب مشروط مي‌دانند كه آن قيد به وجوب مي‌خورد، نه به واجب، اين مساله در اين جا محل تأمّل است زيرا در حيطه‌اي كه مكلّف عقلاً قادر بر اتيان فعل نيست، إمّا بالعجز عن الفعل و إمّا بعدم ارادة المولي، در زمان صباوت و طفوليت و در زماني كه طفل رضيع هست، صرف‌نظر از ارادة مولي بر آن تعلق به واجب، اصلا او عاجز از اتيان است، معنا ندارد بگوئيم كه وجوب صلاه بالنسبه به طفل رضيع، وجوبِ مشروط است خوب وجوب مشروط يعني چه؟ وجوب مشروط يعني واجب در صورتِ تحقق این شرط، اين معنای وجوب مشروط است، در حالتي كه در آنجا اصلا بطور كلي مساله از حيطه وجوب خارج است و هيچ حكمي ندارد براي طفل رضیع نه واجب است و نه مستحب، هيچ کدام، اصلاً از تحت مقوله واجب بطور کلی خارج است. يا اين كه فرض كنيد در ظرف جنون يا عجز، عجز از آن فعل، باز مساله همين طور است.

پس بنابراين قدرتي را كه بايد يك اصولي، شرطِ براي واجب بداند آن قدرتِ در ظرف تكليف است، يعني مولا اراده‌اش بر تحقق واجب است با احتمال استطاعت عبد در اجرا و اتيان، اما با عدم احتمال استطاعتِ عبد، اصلاً حكمِ مولا چه به نحو مطلق و چه به نحو مشروط اين لغو خواهد بود.

تلميذ: چه شرط برای وجوب بگیریم و چه شرط برای واجب در نتیجه اشتراک دارند و این بحث ثمره ای ندارد.

استاد: حالا اين را عرض مي‌كنيم كه ثمره‌اش فرق مي‌كند و اگر شرط وجوب بگيريم ثمره چه خواهد شد (البته گفته‌ايم شايد شما نبوده‌ايد) همه بحث ما به اين علت است كه ثمره، اختلاف دارد، اختلاف نداشته باشد ديگر اصلا نيازي به بحث ندارد، چون ثمره در اين جا فرق مي‌كند محل بحث ما است.

لذا الان همه اصوليين تا آنجايي كه من ديدم احتمالا صاحب فصول اين طور نباشد عرض كردم صاحب فصول مساله واجب را به نسبت به استطاعت، واجب معلق مي‌داند، چون بسيار مرد دقيقي است من نمي‌دانستم اين نظر از ايشان است و اتفاقاً ديشب فصول را نگاه ميكردم در آنجا ديدم كه ايشان يك چنين نظريه‌اي را مطرح كرده است، خيلي تعجب كردم و حال اين كه ساير افراد مثل مرحوم شيخ، مطارحات صاحب تقريرات يا اين كه خود مرحوم آخوند و امثال ذلك، اين ها حج را بالنسبه به استطاعت، همه واجب مشروط مي‌دانند، اصلا اصطلاح واجب معلق، اصطلاح صاحب فصول است و قبل از ايشان چنين اصطلاحي نبوده و اين هم بخاطر امتياز بين واجب مشروط و واجب معلق است برحَسبِ نظر مولا نسبت به واجب كه عرض مي كنم كه فرق مي‌كند.

پس بنابراين ديگر راجع به اين قضيه صحبت نمي‌كنيم. كه نظر مولا نسبت به قدرت، بايد یک نظر معقول باشد، يعني وقتي مولا يك امري مي‌كند، عبد بايد اين را در نظر داشته باشد كه مكلف، قادر بر اتيان آن هست، اگر قادر بر اتيان نباشد مثلاً، فرض كنيد اصلاً چشم نداشته باشد قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصٰارِهِمْ … ﴿النور، 30﴾ ديروز گفتيم که اصلاً اين امر لغو است و امثال ذلك يا اين كه فرض كنيد شخص بطور كلي عاجز است از اتيان اعمال، مثلاً يك شخصي است كه ديسك كمر گرفته و یا قطع نخاعي است و امكانش نيست، خوب اتيان حج برای او مُستَحيل است، حج نسبت به چنين فردي چيست؟ واجب مطلق است یا واجب مشروط؟ هیچ کدام، اصلا بواسطه اين حالت، اين شخص از تحت تعلق وجوبِ حج، خارج مي‌شود، هم به نحو اطلاق و هم به نحو مشروط، چرا؟ چون شرط براي اتيان مكلفٌ بِه، قدرت است، اين شرط، شرط اساسي است و اين شخص فاقد آن است و احتمال آن هم نمي‌رود كه قادر بشود، البته احتمال غيرعقلايي (يعني احتمال فلسفي) كه در اين جا مورد لحاظ نيست چون احتمال فلسفي، در مسائل شرعي دخالت ندارد بلکه احتمال عرفي و عقلائي مورد لحاظ است، بله حالا ممكن است به اعجاز يك ولي‌ اين شخص صحت پيدا كند اين يك احتمال فلسفي است كه اين گونه احتمالات از دايره تكليف خارج است و هيچ دخالتي در تعلق تكليف ندارد.

پس بنابراين قدرتي كه مورد بحث اصوليين در تعلق واجب است، قدرت محتمل و قدرت عادي است يعني فرد بالنسبه به انجام آن عمل داراي اقتدار است، روي اين جهت، مولي برفرض احتمال قدرت، مي‌آيد حكم را جعل مي‌كند،حالا یا آن حكم را بدون تقيّد به قيد و به نحو اطلاق بيان مي‌كند و يا اين كه آن حكم را مقيد بيان مي‌كند. تقيّدي هم كه مولا نسبت به آن حكم مي‌آورد دو قسم است يا قيد به نفس آن هيئت كه وجوب است می خورد يا اين كه قيد، به ماده مي‌خورد كه آن مثلاً صلاه است اكرام است صوم است حج است هرچه مي‌خواهد باشد كه قيد در اين جا به ماده تعلق گرفته است.

در صورت تعلق قيد، به هيئت كه نفس‌الوجوب والطلب است می شود واجب مشروط و در صورت تعلقِ قيد، به ماده می شود واجب مطلق يا واجب معلق بنا بر آن توضيحي كه بعدا خواهيم داد.

پس بنابراين در مساله قدرت آنچه كه مورد توجه هست اين است كه مولا در اراده‌اش نسبت به واجب و نسبت به ماده، چگونه این مسأله را ملاحظه كرده است پس این مسئله بايد در اقتدار مكلف باشد، چون قدرت همان طوري كه عرض كرديم به يك اموري ممكن است برگردد كه در اختيار مكلف نيست مثل بسياري از مسائل که خود مكلف قدرت بر اتيان آن فعل را ممكن است داشته باشد ولي به لحاظ حواجز و موانع خارجي، اقتدار بر فعل از او سلب مي شود که باز در اين جا مساله قدرت، يك امر متعارف و عادي مي‌شود .

اين هايي كه دارم خدمتتان عرض مي‌كنم همه اين ها بعدا به تفصيل خواهد آمد فعلا من دارم فهرست‌وار خدمتتان مي‌گوئيم كه آن صورت مساله را وآن جوانب و مصاديق مختلف را داشته باشيم تا بعد بيائيم يك به يك راجع به كيفيت لحاظ شارع و لحاظ مولا در اتخاذ قید، و دخالت قید چه در هيئت و طلب و چه در ماده و واجب در بحث كنيم كه آيا به نحو شرط وجوب اين را اتخاذ كرده است يا به نحو شرط واجب يا فرض کنید به نحو مطلق و يا اصلا ملاحظه نکرده است مورد لحاظ نياورده است.

پس بنابراين مولا وقتي قدرت را ملاحظه كند به نحو ابتدائي و به نحو عام، به دونحوه آن قدرت را دخالت مي‌دهد در كيفيتِ طلب از عبد به نحو اطلاق يا اشتراط يا به انحاء دیگر قسم اول: قدرت نسبت به مواردي است كه در آن موارد، عبد بر اتيان آن قيود اختيار ندارد يعني عبد مسلوب الاختيار است مثل اين كه فرض بكنيد راجع به حج، تخلیۀ سرب است یا صحت، یا راجع به موانعي كه در اختيار عبد نيست و در مساله صحت هم درست است در اختيار عبد نيست، ولي اين طور هم نيست كه در همه اقسام آن، كيفياتش در اختيار نباشد، ممكن است عبد احساس كند الان يك مرضي دارد و اين مرض اگر بخواهد طول بكشد، موجب فقدان قدرت و استطاعت مي‌شود لذا از الان بايد به دنبال معالجه برود (آن ثمرۀ نزاعي كه عرض شد در اين جاها پيدا مي‌شود كه البته عرض كردم همه اين ها را فعلا به نحو گذرا مي‌گوئيم تا بعدا به آن برسيم) ممكن است در اين جا اين را بگوئيم كه خود صحت گرچه در اختيار مكلف نيست، ممكن است مكلف تا روز آخر صحيح باشد ولي روز آخر مريض بشود ولكن بعضي از کیفیات صحت که در اختيار مكلف است، آن از اين قضيه خارج است و دیگر قيد براي وجوب نخواهدشد بلکه قيد براي واجب خواهدشد مثلا فرض كنيد اگر شخص بداند كه در آن موقع از نظر صحت احتياجي به يك چنين آمادگي دارد بايد از دوماه قبل به طبيب مراجعه كند و خودش را در تحت درمان یا مدوا قرار بدهد تا بتواند در آنجا استعداد و تهیّأ اتيانِ فرائض را داشته باشد يا اين كه الان مريض است ولی مرض را به تاخير مي‌اندازد و مسامحه مي كند و خودش را معالجه نمي‌كند و اگر فشار خون دارد بايد از الان برود دنبال دوا و قرص و اين حرفها كه خودش را آماده كند، ما صحت را نمي‌توانيم به عنوان مطلق بگوئيم كه از تحت اختيار عبد و مكلف خارج است ولی مثلاً راجع به تخليّه سرب، بله می توانیم اين را بگوئيم كه در اختيار انسان نيست، مثلاً يك قضيه‌اي اتفاق مي‌افتد و راه بسته مي‌شود( چطور اين كه چند سال بواسطه آن قضيۀ مکه، راه بسته شد) خب اين در اختيار انسان نيست يا اين كه بهانه‌هايی درآوردند و راه را بستند، همان طور كه در زمان سابق هم حرامي‌هاي بودند که ممانعت مي‌كردند و راه را مي‌بستند و امنيت طُرُق سلب مي‌شد راجع به اين قضيه مساله به اين كيفيت است.

پس نظر مولا در خطابِ امر كه خطاب به حج مي‌كند به حِجّوا این طلب مولي نسبت به امور غيراختياري كه عبارت است از تخليه سرب يا نسبت به صحّت كه آن صحّت در اختيار انسان نيست( نه آن مواردي كه در اختيار انسان است یا پيشگيري يا فرض كنيد تهیّأ و آمادگي در بعضی مواردي كه در اختيار نیست) مولا حكم به وجوبش نسبت به اين موارد چه نحو است؟ آيا به نحو واجب مطلق است يا این نحو واجب مشروط ؟ اين مي‌شود واجب مشروط، يعني مولا مي‌داند كه از عبد بايد آن مُكَلّفُ بهی را طلب كند كه عبد قادر باشد، در ظرف عدم قدرت چگونه ممكن است كه مولا خطاب به عبد كند؟ پس خطابي كه مولا مي‌كند حجوا در همين حجوا می بینیم موانع يا شرايطي كه رفع آن موانع و یا تحصيل آن شرايط در اختيار مكلف نيست، پس اين واجب بالنسبه به آنها مي‌شود مشروط، اين در اين جا مي‌شود قيدِ براي وجوب يعني مولا كه طلب مي‌كند مي‌گويد اين طلب من، طلب مطلق نيست، طلبِ به شرط تحقق اين شرط است، اگر اين شرط محقق شد، پس واجب است اگر محقق نشد واجب نيست، طلب من متوقف بر رفع اين مانع است الان، فرض كنيد حدود مسدود است و انسان هم نمي‌تواند برود يا بايد از راه زميني برود كه حدش مسدود است يا بايد از راه دريا برود از هر راهی که برود مسدود است، حدود را بسته‌اند انسان هم قادر بر اتيان حج به غير از اين طُرُق نيست، پس امر مولي به وجوب حج نسبت به تخليه سرب و رفع اين مانع می شود واجب مشروط چرا؟ چون مولي حكم را بر اساس احتمالِ صحتِ عقلائي جعل مي‌كند نه همين طوري من درآري بگويد واجب است ولو این که مانع هم وجود داشته باشد اين ديگر مولا نيست اين مي‌شود مثل ما که می گوئیم بايد اين كار بشود می گویند خوب بابا نمي‌شود می گوئیم نه اين كتاب بايد تبديل به هندوانه بشود، بابا اين كتاب نمي‌شود، نخير بايد بشود، چنان مي‌زنم توي سرت تا بشود...!! نه بابا فايده‌اي ندارد اين كتاب، كتاب مي‌ماند. هندوانه، هندوانه است بايد بروي بخري آن فرق مي‌كند ماهیىً با این فرق مي‌كند.

پس اوامري كه مولا صادر مي‌كند، اين اوامر، اوامر عقلائيه است بر اساس روش عقلاني، مولا اوامر و نواهي را جعل و وضع مي‌كند، در ظرفی كه مكلف نسبت به تحصيل شرط و رفع مانع مسلوب الاختيار است، چطور مولا در آن جعل وجوب مي‌كند؟ اين درست مثل اين مي‌ماند كه طرف چشم ندارد بگويند كه قل للمومنین یغضّوا من ابصارهم خوب چشم ندارد اصلا يا فرض كنيد طفل رضيع است بگویند حجوا می گوید بابا من نمي‌توانم داد بزنم شير بخورم به من مي‌گوئي حج برو؟ مي‌گوئيم بالاخره تو انسان هستي تو مقام خلافة اللَهی داري و اگر كسي تو را بكشد بايد ديه كامله بدهد، مي‌گوید ديه كامل به جاي خود، انسان هم به جاي خود، قابليت براي بلوغ و به مرحله تكليف رسيدن همه به جاي خود، ولكن در اين ظرف، منِ دوساله و يك ساله كه انسانم و اگر كسي مرا از بين ببرد بايد او را اعدام و قصاص كرد (ديگر بالاتر از اين که نداريم) ولي در اين ظرف و در اين موقعيت، تكليف مولي به من عبث است چه مطلق باشد چه مشروط، چون اصلا قابليت ندارم.

پس بنابراين وقتي كه شخص به مقام بلوغ مي‌رسد و قابليت براي اداي حج را دارد اين جا خطاب حج به اين شخص تعلق مي‌گيرد این جا دقّت کنید اين خطاب نسبت به شرايطي كه تحصيل آن شرايط از اختيار او خارج است و نمي تواند تحصيل كند مي‌شود خطاب مشروط، اين خطاب نسبت به موانعي كه رفعش در اختيار او نيست و مسلوب الاختیار است مي‌شود خطابِ مشروط، يعني شارع در وقت القاء خطاب (اين كه دارم خدمتتان عرض مي‌كنم بخاطر بحثهايي است كه در هفته آينده خواهيم كرد كه آن وجوب وجوب حالي و آن واجب، واجب استقبالي که بحث خیلی مهمي است اين براي آن است) الان كه شارع دارد اين خطاب را نسبت به اين عبد القا مي‌كند همين الان يقۀ اين عبد را نگرفته که خفه‌ات مي‌كنم بايد انجام بدهي! خب در اختيارش نيست مي‌گويد در اختيارم نيست ولي این خطاب مولا نسبت به آن اموري كه در اختيار مكلف است مي‌شود واجب مطلق پس يك خطاب است تجزيه مي‌شود به دو جزء ، جزء اول نسبت به امور غيراختياري است که مي‌شود واجب مشروط همان خطاب و نفس الخطاب بالنسبه به امر اختياري كه مي‌تواند انجام بدهد مي‌شود واجب مطلق.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد